

- «(۱) إلاّ ان الحق المصرح به فى كلمات أهل التحقيق انهما متفاوتان فى ذاتهما  
(۲) و ان الفرق بينهما كالفرق بين الوجود فى نفسه و الوجود لا فى نفسه أعنى الوجود الرابط فى قبال  
الوجود المحمولى، فكما ان الوجود الرابط ثبوت شىء لشىء، و هو الثبوت المتوسط و ليس ثبوت شىء بحيث  
يضاف إليه و يحمل عليه، كذلك نسبة الشىء ليست شيئاً من الأشياء و إلاّ لم تكن نسبة، فعدم قبولها إلاّ للحاظ  
الآلى لتقصان ذاتها عن قبول اللحاظ الاستقلالى  
(۳) و حيث ان حقيقة النسبة فى ذاتها متقومة بالمنتسبين ذهنياً و عيناً، فلا تقرر لها مع قطع النظر عن  
الوجودين، بخلاف الماهيات، فانها متقررة فى ذاتها  
(۴) و مفهوم النسبة بالنسبة إلى حقيقة النسبة ليس كالتطبيعى بالإضافة إلى فردة بل كالعنوان إلى المعنون  
نظير مفهوم الوجود و حقيقة الوجود  
(۵) و حيث ان حقيقة النسبة متقومة فى ذاتها بالمنتسبين فلا جامع ذاتى بين حقائق النسب، فان إلغاء الطرفين  
إعدام لذاتها، فهى مع قطع النظر عنهما لا شىء أصلاً حتى تقرر، فلا يعقل أن يكون الموضوع له فيها عامّاً  
(۶) بل كلمة (فى) مثلاً - بمرآتية عنوان نسبة الظرف إلى المظروف - موضوعة لحقيقة نسبة الظرف إلى  
المظروف، لا للظرفية المضايقة للمظروفية، ..  
(۷) فليس للنسبة الحقيقية وجود نفسى محمولى لا عيناً و لا ذهنياً، بل وجودها بعين وجود طرفيها ذهنياً و  
عيناً  
(۸) فهى كالموجود بالقوة بالإضافة إلى الموجود بالفعل، و كالموجود بالعرض بالإضافة إلى الموجود بالذات.  
و حيث ان فعليتها بالعرض بتبع فعلية الطرفين بالذات، فلذا تكون كآلة لوقوع طرفيها موقع الظرفية و المظروفية»<sup>۱</sup>  
توضيح :

- (۱) اسم و حرف با يكديگر ذاتاً متفاوت هستند.  
(۲) فرق بين اسم و حرف همانند فرق «وجود فى نفسه» (وجود محمولى) و «وجود لا فى نفسه» (وجود رابط) است.  
پس: همانطور كه وجود رابط، «ثبوت شىء لشىء» است (ثبوت متوسط بين دو شىء ديگر) و وجود محمولى «ثبوت  
شىء» است (كه مى تواند مضاف إليه و موضوع واقع شود) همانطور هم: «نسبت» چیزی مثل باقى اشياء نيست و  
اصلاً لحاظ استقلالى را قبول نمى كند و ذاتاً نمى تواند بيش از لحاظ آلى داشته باشد.  
(۳) حقيقت (مصدق) نسبت، جز با دو طرف نسبت، تحقق پيدا نمى يابد. و لذا: بدون توجه به وجود خارجى و بدون  
وجود ذهنى، مصداق براى نسبت موجود نيست؛ به خلاف «ماهيات» (مستقله) كه بدون توجه به وجود خارجى و

۱. بحوث فى الاصول؛ ج ۱ ص ۲۵

ذهنی، هم تقرر دارند.

(۴) رابطه «مصدق و حقیقت» نسبت با «مفهوم نسبت»، رابطه کلی و فرد نیست بلکه رابطه عنوان و معنوی (مثل مفهوم وجود و مصداق وجود) است.

(۵) چون مصداق نسبت (حقیقت نسبت) به طرفین نسبت قائم است، لذا جامعی بین آنها نیست تا آن جامع موضوع له باشد و لذا نمی توان گفت موضوع له در حروف، «عام» است.

(۶) پس: کلمه «فی» وضع شده است برای «مصادیق» (حقایق) نسبت های خارجی (نسبت ظرف به مظروف) و نه برای معنای اسمی «ظرفیت» در مقابل معنای اسمی [البته برای تصور این مصادیق خارجی — حین الوضع — از عنوان «ظرف» به صورت مرآة استفاده می کنیم]

(۷) پس: آنچه حقیقت و موضوع له «فی» است (نسبت حقیقیه) دارای وجود مستقل محمولی نیست — نه در ذهن و نه در

عین — بلکه وجودش عین وجود طرفین است.

(۸) پس: حرف مثل «موجود بالقوه» در قیاس با «موجود بالفعل» است و مثل «موجود بالعرض» در قیاس با «موجود بالذات»؛ و چون فعلیت موجود بالعرض تابعی از فعلیت موجود بالذات است، لذا موجود بالعرض همانند آلتی است برای اینکه طرفین آن (طرفین در زید فی الدار) در جایگاه ظرف و مظروف واقع شوند.

ما می گوئیم: چنانکه پیش از این آوردیم در ذهن دو مفهوم مستقل «زید» و «دار» وجود دارند و نفس بین آنها نسبتی را ایجاد می کند. پس نسبتی بین آنها موجود است و مطابق با برخی از مبانی این وجود نسبت، دارای «ماهیت» است.

حال اگر گفتیم: «فی» این ربط را ایجاد می کند، «تقریر اول» از مبنای مرحوم نائینی است.

و اگر گفتیم: حکایت از «فعل نفس» میکند، «تقریر دوم» از مبنای مرحوم نائینی است.

اما مراد مرحوم اصفهانی: آیا ایشان می فرماید «فی»:

- حاکی از «وجود ربط ذهنی» بین «زید» و «دار» است (تقریر مرحوم روحانی از کلام محقق اصفهانی)
- و یا حاکی از «ماهیتی» است که از آن وجود رابط در ذهن داریم (تقریر آیت الله وحید خراسانی و شهید صدر از کلام محقق اصفهانی)
- و یا حاکی از «وجود رابط خارجی» است (بدون توجه به وجود رابط ذهنی) (تقریر مرحوم خوئی و مرحوم فاضل از کلام محقق اصفهانی)؟

